

معمای امپریالیزم و آمریکاستیزی

برای نخستین بار لنین رهبر انقلاب کمونیستی روسیه بود که کتابی تحت همین عنوان «امپریالیزم» نوشت و آن را تعریف نمود و تبدیل به یک فرهنگ جهانی ساخت: امپریالیزم به مثابه غایت سرمایه‌داری جهانی! یعنی نظام سرمایه‌داری غرب که تبدیل به یک نظام واحد جهانی شده و کل بشریت را تحت فرمان مطلقه خود می‌گردد و زمینه جهانی این اقتدار جهانی هم چیزی جز تکنولوژی پیشرفته نیست که تماماً در اختیار اوست به همراه تسلیحات امحای جمعی که آن نیز در کنترل جهانی اوست. و بدین گونه بود که لنین نیزم به مثابه کمال مارکسیزم قرن بیستم تبدیل به نبرد جهانی بر علیه امپریالیزم شد که رهبریش در آمریکا است.

کل مبارزات آزادیخواهانه و ضد استعماری در قرن بیستم حول محور مبارزه با امپریالیزم آمریکا شکل گرفت و همه انقلابات را بر این موضوع ایدئولوژیک ساخت. از جمله انقلابیون مسلمان و ایرانی هم تحت تأثیر همین ایدئولوژی به فعالیت پرداختند که انقلاب ۵۷ هم تحت الشعاع همین شعار قرار گرفت و رهبر انقلاب اسلامی ایران هم این شعار را در رأس همه مسائل انقلاب قرار داد یعنی مبارزه با امپریالیزم و آمریکاستیزی!

در یک کلمه باید گفت که همه انقلابات قرن بیستم جهان آگاه و ناآگاه، لنینیستی بودند از جمله انقلاب اسلامی ایران! علیرغم اینکه دولت آمریکا نخستین دولتی بود که پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تشکیل دولت انقلاب را تأیید کرد و تبریک گفت. همان طور که در کنفرانس گادالوپ و کمیسیون سه جانبه از خروج شاه از ایران و وقوع انقلاب اسلامی ایران حمایت نمود و بدون آن انقلاب به پیروزی نمی‌رسید و شاه هم کشور را ترک نمی‌گفت. پس نقش حمایتی آمریکا از انقلاب ۵۷، نقشی سرنوشت‌ساز بود. حال باید پرسید که علت خصومت رهبر انقلاب و همه انقلابیون با آمریکا دارای چه فلسفه‌ای بود.

امروزه هر عاقلی می‌داند که امپریالیزم فقط آمریکا نیست و تازه قدرت جهانی آمریکا هم فقط در کشور ایالات متحده متمرکز نیست و از طریق شرکت‌های چند ملیتی و نامرئی در سراسر جهان حضور دارد. اروپا یک امپریالیست است، ژاپن و چین و روسیه نیز هر یک امپریالیست هستند که در جهان‌خواری دست کمی از آمریکا ندارند و در اکثر پروژه‌های جهانی متحد آمریکا هستند. همان طور که در کمیسیون سه جانبه که بزرگترین اتحادیه اقتصادی - علمی - فنی - سیاسی - نظامی جهان است چین کمونیست هم حضور دارد. و چین کمونیزم هم یک جناح بزرگ از امپریالیزم جهانی است که تدریجاً خلاء قدرت آمریکا و اروپا و شوروی سابق را در جهان اسلام و آفریقا پر کرده است.

پس درک کنیم که امپریالیزم دیگر کشور خاصی نیست بلکه حاکمیت جهانی قدرت علمی - فنی - نظامی حاکم بر جهان است که هر یک از کشورهای پیشرفته صنعتی در آن سهمی دارند ولی بزرگترین سهم از آن شرکت‌های چندملیتی و کانگلو مرا می‌باشد که بی‌وطن و نامرئی هستند و در سراسر جهان حضور دارند.

امروزه ایالات متحده آمریکا به جز چند هزار کلاهک اتمی که دارد که هیچ به کارش نمی آید و سالانه یک بودجه نجومی برای حفاظت از آنها بر دوش اقتصاد آمریکا سنگینی می کند از هر لحاظ دیگری به لحاظ علمی و فنی و اقتصادی و مالی یک قدرت درجه دوم امپریالیستی به حساب می آید و بدهکارترین کشور جهان است و بیهوده نیست که کسی چون ترامپ را بر سر کار می آورند تا اندکی اقتدار ملی آمریکا را تقویت کند زیرا اقتدار جهانش دیگر برایش سودآور نیست.

با این اوصاف هیچ معلوم نیست که آمریکاستیزی جمهوری اسلامی ایران که کل ملت و مملکت را به ورطه نابودی کشانده چه حکمتی داشته و چه خیری پدید آورده است الا اینکه کل مردم را آمریکا پرست و دوستدار اسرائیل نموده و از دین و اسلام و انقلاب به نفرت کشانده است.

درست است که آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد بر علیه دولت مصدق نقش داشت ولی آن کودتای آمریکائی هم نهایتاً در خدمت پیدایش و پیروزی انقلاب ۵۷ قرار گرفت و اگر دولت مصدق ساقط نمی شد و ادامه می یافت هرگز کار به انقلاب اسلامی ۵۷ نمی کشید.

پس آمریکا از هر لحاظ خواسته و ناخواسته در خدمت پیروزی انقلاب ۵۷ عمل کرده است و بدون حمایت آمریکا از خروج شاه و ورود رهبر انقلاب به ایران این انقلاب به پیروزی نمی رسید.

پس می توان گفت که حدود چهل سال آمریکاستیزی جمهوری اسلامی ایران که موجب انحطاط تمامیت انقلاب و نظام و ملت شده چندان هم بی دلیل و منطق نبوده است و از اصلی عادلانه تبعیت کرده است. آیا این طور نیست؟

حقیقت اینست که امروزه امپریالیستی جز قوه قهار و جبار و شیطانی سلطه مطلقه تکنولوژی نیست که بر کل بشریت حکمفرماست و حتی ابرقدرت ها هم تحت سلطه آن کمترین اراده ای ندارند. و اینست قلب و روح طاغوت جهانی! امپریالیسم ستیزی و طاغوت ستیزی اینست و مابقی بازی کودکانه ای بیش نیست.

کلام آخر اینکه باید گفت که اندیشه امپریالیسم و امپریالیستیزی که یک فلسفه سیاسی متعلق به لنین است محور حیات سیاسی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و تبدیل به نظامی تماماً لنینیستی شد و در این راه همه قوای مادی و معنوی را صرف نمود و به پای این فلسفه قربانی کرد.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۳/۲۹